

## مبانی و اصول معرفت‌شناختی حاکم بر علوم انسانی از منظر قرآن

احمد رضا تحیری\*

### چکیده

امروزه ضرورت اسلامی‌سازی علوم انسانی، به عنوان پیش شرط اساسی پیشرفت جوامع اسلامی بر هیچ محقق پوشیده نیست. نوشتار حاضر در صدد است تا مبانی و اصول معرفت‌شناختی حاکم بر علوم انسانی را از دیدگاه قرآن بررسی نماید. برای این منظور چهار مبنای «امکان معرفت»، «انواع معرفت و ابزارهای آن»، «ملاک صدق و کذب معرفت» و «اعتبار معرفتی قضایای هنجارین و علوم دستوری» - که وجوه اصلی افتراق دیدگاه توحیدی از دیدگاه‌های رقیب به حساب می‌آیند - مورد بررسی قرار گرفته‌اند. روش تحقیق چنین است که در تبیین هر مبنا ابتدا انگاره‌ی غالب در دنیای غرب تشریح شده؛ سپس دیدگاه مکتب فلسفی اسلام تبیین گردیده و دیدگاه مقابل با رویکردی تطبیقی - انتقادی و به روش فلسفی - برهانی نقد و بررسی شده است؛ و در آخر به روش استنتاجی دیدگاه قرآن در خصوص آن مبنا تبیین شده است. نیز اصل برآمده از هر مبنا تقریر گردیده تا تأثیر کاربردی و عملیاتی آن مبنا در حوزه‌ی علوم انسانی تبیین شود. نتایج حاکی از آن است که از دیدگاه قرآن اولاً تحقق معرفت قطعی و مطابق با نفس‌الامر ممکن است؛ ثانیاً منابع و ابزارهای چهارگانه‌ی معرفت، یعنی حس و عقل و شهود و وحی همگی در حیطة‌ی ادراکی خود حجت و در عرصه‌ی علوم انسانی کارآمد هستند؛ ثالثاً ملاک صدق و کذب معرفت مطابقت با واقع است و اکتفاء به معرفتی مادون معرفت قطعی مطابق با واقع جز در موارد عدم امکان جایز نیست و رابعاً قضایای هنجاری و علوم دستوری عیناً مانند قضایا و علوم

\*. دکتری قرآن و علوم (گرایش علوم اجتماعی)، جامعه المصطفی العالمیه، مجتمع آموزش عالی امام خمینی ره،

توصیفی از اعتبار معرفتی برخوردارند و ملاک صحت آنها نیز مطابقت با نفس‌الامرشان است که عموم این نتایج در تضاد با پارادایم غالب در جهان غرب و نقطه‌ی مقابل آن است.

**واژگان کلیدی:** مبانی معرفت‌شناختی، اصول معرفت‌شناختی، مبانی و اصول حاکم بر علوم‌انسانی، ملاک صدق معرفت، انواع معرفت.

### مقدمه

واژه‌ی مرکب «علوم‌انسانی» یکی از اصطلاحات کثیرالاستعمال در محافل علمی امروزی است که اشاره به دسته‌ای از مطالعات انسان‌شناختی دارد که گستره‌ی وسیع آن، تمامی کنش‌های انسانی و ساحت‌های متعدد و مختلف حیات بشری را در بر می‌گیرد. امروزه ضرورت اسلامی‌سازی علوم‌انسانی، به عنوان پیش‌شرط اساسی تدوین نظری الگوی پیشرفت و بالندگی جوامع اسلامی و تحقق عملی این الگو در عرصه‌ی حیات فردی و جمعی امت اسلامی، برای هیچ محقق و متفکر دغدغه‌مند و موحدپنداری پوشیده و مخفی نیست. در این راستا، چه بسا اولین قدم، ضرورت تدوین چارچوب نظری و مفهومی فرآیند اسلامی‌سازی علوم‌انسانی و تبیین مبانی و اصول و قواعد این امر بر اساس معارف اسلامی باشد که در اصطلاح منطقیون از این امور به مبادی تصویری و تصدیقی علوم تعبیر می‌شود. نوشتار حاضر در صدد است تا مبانی و اصول معرفت‌شناختی حاکم بر علوم‌انسانی را از دیدگاه قرآن کریم - به عنوان اصلی‌ترین سند معرفتی و تربیتی دین مبین اسلام - بررسی نماید.

نکته‌ای که بایسته است در این مقام به آن توجه داده شود این است که مبانی و اصول معرفت‌شناختی علوم‌انسانی تنها منحصر به آنچه که ما در این نوشتار به آنها اشاره خواهیم کرد، نیستند و دایره‌ی شمول این بحث بسیار گسترده‌تر است و تبیین کامل این مبانی و اصول در گرو تألیف یک کتاب مستقل و مفصل می‌باشد. اما از آنجایی که نوشتار ما به

لحاظ کمی با محدودیت مواجه است، به ناچار در میان مبانی دست به گزینش زده و تنها به بیان مواردی بسنده می‌کنیم که چالش اساسی را در این عرصه برانگیخته و وجوه اصلی افتراق دیدگاه توحیدی از دیدگاه‌های رقیب به حساب می‌آیند و سایر مبانی عموماً از فروع این موارد هستند.

کما اینکه تکمیل و متمیم این مبانی و اصول و اداء حق مطلب در این عرصه نیز نیازمند توسعه‌ی دامنه‌ی تحقیق به سنت حضرات معصومین علیهم‌السلام نیز بوده و قطعاً در بررسی سنت به عنوان مفسر و مبین آموزه‌های کتاب الهی، نتایج جزئی‌تر و تفصیلی‌تری حاصل خواهد شد. بلکه حق مطلب آن است که این موضوع در مورد تک‌تک شاخه‌های علوم انسانی به صورت مستقل و تخصصی مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته و در هر شاخه‌ی علمی کتابی مستقل ناظر به این موضوع تألیف شود. امید آن که نوشتار حاضر قدمی ناچیز در این عرصه بوده و راه را برای تحقیقات اساسی و مفصل در این عرصه هموار سازد.

## روش تحقیق

اگرچه هدف این نوشتار تبیین مبانی و اصول معرفت‌شناختی حاکم بر علوم‌انسانی از دیدگاه قرآن کریم است، اما به جهت محل اختلاف بودن مبانی مورد بحث از یک سو و تشکیک برخی اندیشمندان در اعتبار معرفتی گزاره‌های قرآنی در حوزه‌ی علوم‌انسانی از سوی دیگر، تحقیق با رویکردی تطبیقی سامان داده شده و در مقام تبیین و تشریح هر مبنا، ابتدا به صورت مختصر انگاره‌ی غالب در دنیای غرب استخراج و توصیف شده است؛ سپس دیدگاه مکتب فلسفی اسلام در مورد مبنا، مورد بحث بیان و اثبات گردیده و با رویکردی تطبیقی - انتقادی و به روش فلسفی - برهانی به نقد و بررسی دیدگاه مقابل پرداخته شده است؛ و در نهایت در مرحله‌ی سوم، با روش استنتاجی و بهره‌گیری از شیوه‌ی تفسیر اجتهادی، ادله و مؤیدات و حیاتی دیدگاه مکتب فلسفی اسلام از قرآن کریم استخراج گردیده و به این ترتیب، دیدگاه کتاب الهی در خصوص آن مبنا نیز تقریر شده است. در نهایت هم تلاش شده است تا در ذیل هر مبنا، اصلی که منتج از آن مبنا و متفرع بر آن، ناظر و حاکم بر تحقیقات علوم‌انسانی محقق می‌شود بیان گردد تا بدین وسیله تأثیر کاربردی و عملیاتی مبانی در حوزه‌ی علوم‌انسانی به گونه‌ای ملموس‌تر تبیین شود.

### مفهوم‌شناسی دو اصطلاح «مبانی» و «اصول»

در میان صاحب‌نظران در معنای اصطلاحی «مبنا» و «اصل» اختلاف نظر وجود دارد و هر کدام آنرا به معنایی گرفته‌اند. به اعتقاد نگارنده، معنای اصطلاحی مبانی مرادف با همان چیزی است که در اصطلاح اهل منطق از آن به «مبادی تصدیقی» تعبیر می‌شود و در اکثر

موارد نیز، همین معنی مورد نظر تعریف‌کنندگان می‌باشد؛ چرا که تعریف ذکر شده برای مبادی، عموم تعاریف مذکور برای مبنا را با تمام اختلاف‌شان در بر می‌گیرد و مواردی هم که در بیان صاحب‌نظران به عنوان مصادیق مبنا ذکر می‌شوند، همگی در زمره‌ی مبادی تصدیقی هستند. کما اینکه این قضیه در مورد «اصل» نیز صادق است و معنای اصطلاحی اصل نیز به همین دلیل مرادف با «مبادی تصدیقی» می‌باشد. بر این اساس، «مبادی تصدیقی» مشتمل بر دو دسته از قضایا است:

۱. قضایای کلی توصیفی که حاوی «هست‌ها» و منشاء و اساس گزاره‌ها و نتایج تحقیقی یک علم و حاکم بر آنها هستند، هدف آن علم بر اساس آنها تعیین می‌شود، جهت‌گیری و رویکرد کلی و روش تحقیق در آن علم متأثر از آنها شکل می‌گیرد و معیار صحت و سقم محصولات معرفتی آن علم هستند و از آنها به «مبانی» تعبیر می‌شود.

۲. قضایای کلی دستوری و حاوی گونه‌ای از «بایدها»ی تحقیقی که مبتنی بر مبانی و منتج از آنها و ناظر به اهداف علم هستند، جهت‌گیری و رویکرد کلی و روش تحقیق علم را متعین می‌سازند و به گونه‌ای، ابزار عملیاتی‌سازی و کاربردی‌سازی مبانی و تحقق عینی و عملی آنها در عرصه‌های مورد نظر هستند و از آنها به «اصول» تعبیر می‌شود.

۴۲

به عنوان نمونه، «توحید مبداء هستی» یکی از مبانی علوم انسانی اسلامی است و اصلی اساسی از آن منتج می‌شود که عبارت است از «ضرورت توجه به توحید باری تعالی در تمام مباحث انسان‌شناختی و اتخاذ رویکرد توحید محور در عرصه‌ی علوم انسانی و جهت دهی توحیدی به این علوم»؛ که این اصل، ابزار عملیاتی‌سازی و کاربردی کردن مبانی فوق‌الذکر است. در عین حال، هم مبانی مذکور و هم اصل متفرع بر آن، هر دو از مبادی

تصدیقی علوم انسانی اسلامی و منشاء و اساس گزاره‌ها و نتایج تحقیقی این علوم و حاکم بر آنها هستند و مبنای استنتاج و اثبات مسائل این علوم قرار می‌گیرند.

بر این اساس، منظور از مبانی، اندیشه‌های بنیادین در سه عرصه‌ی کلان هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی است که از آنها به «جهان‌بینی» تعبیر می‌شود و البته ممکن است این مبانی، به اقتضای برخی از مباحث، به مبانی فرعی‌تری در برخی از عرصه‌های خردتر نظیر مبانی ارزش‌شناختی، جامعه‌شناختی، روان‌شناختی و ... تجزیه شوند.

### امکان معرفت

یکی از مسائلی که از دیرباز در مکاتب بشری مطرح بوده است، تعیین ارزش شناخت انسان و پاسخ به این سوال است که آیا آدمی می‌تواند به معرفت حقیقی و مطابق با واقع دست پیدا کند یا خیر؟ تاریخ فلسفه، لااقل دو بار ظهور بحران شک‌گرایی و تردید در امکان کسب معرفت را در پارادایم فلسفی غرب گزارش کرده است. اولین مورد آن در دوران یونان باستان و در قالب ظهور مکاتب «سوفسطایی‌گری»<sup>۱</sup> و «شکاکیت»<sup>۲</sup> رخ نموده است و دومین موردش در دوران مدرن و به واسطه‌ی تغییرات ناشی از رنسانس و عصر روشن‌گری و انقلاب صنعتی ظاهر گردیده و چه بسا بتوان گفت که در حال حاضر، شک‌گرایی دیدگاه غالب در پارادایم فلسفی غرب است و قائلین به امکان شناخت واقعی و قطعی در میان اندیشمندان غربی بسیار اندک هستند (ن.ک: طباطبائی، ۱۳۶۴ ش: ۵۲-۵۴

۱- *sophism*.

۲ - *scepticism*.

در نقطه‌ی مقابل این دیدگاه، مکتب فلسفی اسلام قرار دارد که هیچ‌گاه شکاکیت در آنرا پیدا نکرده و تمامی فلاسفه‌ی اسلامی بر این عقیده بوده و هستند که امکان و وقوع علم از بدیهیات بوده و قابل انکار و یا حتّی قابل تردید هم نیست (ن.ک: مصباح‌یزدی، ۱۳۸۳ ش: ۱/۱۵۷-۱۶۱؛ حسین‌زاده، پاییز ۱۳۸۳ ش: شماره ۵) و آنچه که جای بحث و بررسی دارد، تعیین قلمرو و ابزار و ملاک علم انسان موضوعاتی مانند آنها است.

### دیدگاه قرآن کریم

اما از دیدگاه قرآن کریم، شناخت یقینی و مطابق با واقع نه تنها برای انسان ممکن و میسر است، بلکه فراتر از آن، اساس معارف قرآنی، پیروی از شناخت مطابق با واقع بوده و خود قرآن کریم به کرات و با بیانات متعدد به این مسأله اشاره و بلکه تصریح نموده است که علت لزوم عقلی و فطری ایمان به آموزه‌های توحیدی - از جمله خود قرآن کریم - پیروی از آنها آن است که این آموزه‌ها مبتنی بر معارف مطابق با واقع می‌باشند. از جمله آنجا که خدای تعالی در توصیف قرآن کریم می‌فرماید:

«وَأَلَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» (فاطر/۳۱)

در این آیه‌ی شریفه کتابی که به واسطه‌ی وحی بر پیامبر اسلام نازل شده است، متصف به «حقانیت» گردیده که این اتصاف، همان عبارت‌اخرای مطابقت مفاد این کتاب آسمانی با واقع است. توضیح مطلب آن که: «حق» به لحاظ لغوی مصدر از ماده‌ی «حق» می‌باشد که در معانی «ثابت بودن» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق: ۲۴۷؛ ابن فارس، ۱۴۰۴ ق: ۱۵/۲) «واجب بودن یا شدن شیء» (فراهیدی، ۱۴۰۹ ق: ۶/۳) «صادق بودن امر به نحوی که کذب در آن راه نداشته باشد» (صاحب، ۱۴۱۴ ق: ۲/۲۸۶) «یقینی بودن شیء به گونه‌ای که شکی در آنرا نداشته باشد» (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ ق: ۴۹/۱۰؛ صاحب، پیشین: ۲۸۸)

«صحيح بودن شیء» (ابن فارس، پشین: ۱۵) «مطابق و موافق با واقع بودن امر» (مصطفوی، ۱۴۳۰ ق: ۳۰۶/۲) به کار رفته است و می توان گفت که قدرجامع تمامی این معانی «مطابقت شیء با واقع و نفس الامر یا آنچه که واقع و نفس الامر آنرا اقتضاء می کند» می باشد که این مطابقت موجب ثبوت و وجوب شیء و صحیح و صادق و یقینی بودن آن می گردد.

(ن.ک: راغب اصفهانی، همان؛ مصطفوی، همان)

بر این اساس، واژه‌ی «حق» می تواند صفت برای موجودات، سخنان و گفتارها، افعال و رفتارها و عقاید و اندیشه‌ها قرار گیرد و این در صورتی است که این امور مطابق با واقع یا مقتضای واقع باشند. به عنوان مثال، حق بودن یک فعل به آن است که آن فعل با آنچه که واقع و نفس الامر آنرا در مورد آن فعل اقتضاء دارد، مطابقت داشته باشد. مثلاً واقع و نفس الامر در مورد عمل خوردن اقتضای آنرا دارد که این عمل به هنگام گرسنگی و به هدف رفع این نیاز و نه از روی هوس و تنوع طلبی تحقق یابد؛ آداب خوردن از شستن دستها و اندازه‌ی لقمه‌ها و تنوع خوراکی‌ها و نوع نشستن و ... رعایت شوند؛ تنها امور طیب و پاکیزه خورده شوند؛ حلیت خوراکی لحاظ شود و ... بر این اساس، عمل خوردن در صورتی قابلیت اتصاف به حقانیت را پیدا می کند که دقیقاً مطابق و موافق با این اقتضانات تحقق یابد.

- ۴۵ بر همین سیاق، حق بودن یک موجود به آن است که وجود محقق و خارجی آن موجود، با آنچه که در واقع و نفس الامر برای او تقدیر شده است، مطابق باشد و مثلاً یک انسان در صورتی وجودش قابلیت اتصاف به حقانیت را خواهد داشت که با آنچه که در واقع و نفس الامر به عنوان وجود انسانی تقدیر شده است، مطابق باشد و همچنین حق بودن یک گفته یا یک اندیشه و عقیده به آن است که با واقع و نفس الامر متعلق خود مطابقت داشته باشند (ن.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷ ق: ۱۳/۹، ۳۳۴/۱۱-۳۳۵).



حال با توجه به این مطلب، اتصاف قرآن کریم در آیه‌ی شریفه به حقانیت به نحو مطلق، به معنای آن است که این کتاب هر آنچه از معارف و تعالیم را که در هر عرصه‌ای به مخاطبان خود عرضه می‌دارد، تماماً مطابق با واقع و نفس‌الامر است و هر حکم و دستوری را که در هر موردی متوجه مخاطبین خود می‌سازد، کاملاً مطابق با مقتضای واقع و منتج به نتیجه‌ای است که در نفس‌الامر برای آن تقدیر شده و از آن متوقّع است.

به این مسأله - حقانیت قرآن مجید و مطابقت معارف و فرامین آن با متن واقع - در آیات متعدد دیگری نیز اشاره شده است که از جمله‌ی آنها می‌توان به آیه‌ی ۷۰ مؤمنون و ۱۷۰ نساء و ۵۳ قصص اشاره نمود. کما اینکه در برخی از آیات - مانند ۵۳ قصص و ۸۳ مائده - اقرار به حقانیت قرآن کریم از سوی اهل کتاب حکایت شده است و در برخی دیگر - مانند ۶ سبأ و ۱۱۴ انعام - علم به حقانیت قرآن به اهل کتاب نسبت داده شده است. (ن.ک: سبأ/۶؛ انعام/۱۱۴)

همچنین در آیات متعددی نزول این کتاب آسمانی بر اساس منهایج و سبیل حق و مطابق با آن شمرده شده است؛ از جمله آنجا که می‌فرماید:

«تَزَلَّ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ» (آل عمران / ۳) که در آیات سابق بحث از حقانیت خود قرآن کریم بود و در این آیه و آیات شبیه به آن - مانند ۱۰۵ نساء و ۴۸ مائده و ۲ و ۴۱ زمر - بحث از حقانیت نزول آن مطرح است.

علاوه بر این در آیاتی از قرآن کریم حصول معرفت یقینی و مطابق با واقع نه تنها ممکن شمرده شده است، بلکه به گونه‌ای به تلاش برای کسب معرفت یقینی ترغیب شده است؛ از جمله آن که در برخی آیات، بعضی از انواع هدایت‌ها و معارف الهی مختص به اهل یقین دانسته شده و دیگران از این عنایت‌ها و هدایت‌ها محروم شمرده شده‌اند؛ مانند آیات ۲ تا ۴ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره و آیات ۱ تا ۳ سوره‌ی مبارکه‌ی نمل و آیات ۲ تا ۴

سوره مبارکه‌ی لقمان و ...؛ در مقابل در آیات دیگری از پیروی از ظن و معرفت غیریقینی نهی گردیده و کسانی که حیات خود را بر اساس ظن و گمان بنا نهاده‌اند، مورد سرزنش و مذمت قرار گرفته‌اند؛ مانند آیه‌ی ۳۶ سوره‌ی یونس و آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی نجم و ... .

در هر حال، امکان تحقق شناخت یقینی و مطابق با واقع از دیدگاه قرآن کریم، امری مسلم و قطعی بوده و آیات کثیری از کتاب الهی بر این مدعا تأکید دارند.

#### اصل برآمده از این مبنا

گفته شد که مبانی، آن دسته از مبادی تصدیقیه هستند که به صورت قضایای توصیفی و حاوی «هست‌ها» می‌باشند و مبتنی بر آنها و منتج از آنها، دسته‌ای از قضایای کلی دستوری و حاوی گونه‌ای از «بایدها»ی تحقیقی به دست می‌آیند که ناظر به اهداف علم بوده، جهت‌گیری و رویکرد کلی و روش تحقیق علم را متعین ساخته و به گونه‌ای ابزار عملیاتی‌سازی و کاربردی‌سازی مبانی و تحقق عینی و عملی آنها در عرصه‌های مورد نظر هستند و از آنها به «اصول» تعبیر می‌شود. همچنین گفته شد که به صورت طبیعی هر مبنا اصلی را افاده می‌دهد که آن اصل منتج از آن مبنا و متفرع بر آن، ابزار کاربردی‌سازی و عملیاتی‌سازی آن مبنا در عرصه‌ی علوم و تحقیقات است.

۴۷ بر این اساس، اکنون نوبت آن است که اصل مبتنی بر «مبنای امکان معرفت» و منتج از آن - که می‌توان از آن با عنوان «اصل ضرورت معرفت» یاد کرد - را تبیین کنیم و بدین وسیله روشن سازیم که مبنای مذکور چه تأثیر کاربردی و عملیاتی بایسته‌ای در عرصه‌ی علوم انسانی می‌تواند داشته باشد.

اما در این مقام، توجه به این نکته ضروری است که هر مبنایی ضرورتاً به یک اصل مستقل منتهی نمی‌گردد و چنین نیست که از هر مبنایی یک اصل، یعنی یک قضیه‌ی دستوری و حاوی یک باید تحقیقی استخراج شود. بلکه گاهی امر چنین است که چند مبنا، به صورت جمعی و به ضمیمه‌ی یکدیگر یک اصل واحد را افاده می‌دهند؛ به گونه‌ای که اصل مذکور، محصول جمعی تمامی این مبانی بوده و اگر هر مبنا را به تنهایی و جدای از دیگر مبانی در نظر بگیریم، اصل مورد نظر از آن قابل استنتاج نیست. کما اینکه گاهی امر چنین است که یک مبنا، به صورت مستقل یک اصل را افاده می‌دهد و مبنای دیگری در افاده‌ی آن اصل دخیل نیست؛ و گاهی هم امر چنین است که یک مبنا، اگرچه به صورت مستقل یک اصل را افاده می‌دهد، اما مبنای دیگری هم ممکن است همین اصل را باز هم به صورت مستقل افاده داده و نتیجه‌ی دو یا چند مبنای مستقل، اصل واحدی باشد که البته هر کدام به صورت مستقل آنرا افاده می‌دهند. حال با توجه به این مطلب، اصلی که ما از آن با عنوان «اصل ضرورت معرفت» یاد کردیم و آنرا متفرع بر «مبنای امکان معرفت» دانستیم، اصلی است که اگر آنرا از سنخ اول - که چند مبنا به صورت انضمامی و جمعی و نه فردی و مستقل آنرا افاده می‌دهند - به شمار نیاوریم، لااقل از سنخ سوم بوده و در زمره‌ی اصولی است که هم مبنای «امکان معرفت» و هم مبنای «ملاک معرفت»، هر کدام به صورت مستقل آنرا افاده می‌دهند. به همین دلیل، چنانچه بحث این اصل پس از طرح و تبیین مبنای «ملاک معرفت» مطرح شود، مفاد و معنای آن روشن‌تر و درک ضرورتش ملموس‌تر خواهد شد و بر همین اساس، ما خواننده را به ادامه‌ی بحث ارجاع داده و اصل «ضرورت معرفت» را پس از طرح مبنای «ملاک معرفت» تبیین خواهیم نمود.

## انواع معرفت و ابزارهای آن

یکی از مبانی اساسی معرفت‌شناختی که محط آراء اندیشمندان قرار گرفته و نقشی اساسی در تعیین روش‌ها و منابع تحقیق در حوزه‌ی علوم انسانی دارد، بحث انواع معرفت است. معرفت از جهات گوناگون دارای تقسیمات متعددی است. اما آن تقسیم‌بندی که محل اختلاف جدی بوده و در این مقام برای ما حائز اهمیت است، تقسیم معرفت به چهار نوع معرفت حسی، عقلی، وحیانی و شهودی است که در مورد امکان تحقق این معرفت‌ها و میزان اعتبار آنها در صورت تحقق، در میان اندیشمندان اختلاف است.

عنصر اساسی و مشترکی که از حدود شش قرن پیش تا به امروز، اکثر قریب به اتفاق نحله‌ها و مکاتب مختلف فکری، سیاسی و ادبی غرب مبتنی بر آن شکل گرفته‌اند، دیدگاهی انسان‌شناختی است که از آن به «اومانیزم»<sup>۱</sup> تعبیر می‌شود و شاخصه‌ی اساسی آن در بُعد معرفت‌شناختی، مبنایی است که از آن به «خردگرایی»<sup>۲</sup> تعبیر می‌شود که بر اساس آن، عقل خودبنیاد و منقطع از وحی الهی در شناخت سعادت واقعی انسان و راه رسیدن به آن خودکفا و کافی و قوام مطلق بوده و سعادت انسان و راه وصول به آنرا مستقلاً و به صورت تمام و کمال می‌داند (ن.ک: نبویان، دیماه ۱۳۸۱ ش: شماره ۱۳؛ برنجکار و خدایاری، ۱۳۹۰ ش: ۲۲).

این دیدگاه در ابتدا با بازگشت به میراث فکری و فرهنگی یونان و روم باستان منظور شد ۹ ۴ از عقل، عقل مجرد و مدرک کلیات، اما به صورت خودبنیاد و مستقل از وحی و تعالیم دینی بود؛ اما به مرور زمان و با سیطره‌ی فلسفه‌ی تجربه‌گرایی و شکل خاص آن یعنی

---

۱- Humanism.

۲- Rationalism.

اثبات‌گرایی بر فضای فکری و فلسفی غرب، این عقل، به عقل معطوف به تجربه تنزل داده شد و طرفداران افراطی این دیدگاه مدعی شدند که هیچ پرسش مهمی که پاسخ آن در علوم تجربی نباشد، وجود ندارد و تنها راه رسیدن به حقیقت و نجات و رستگاری، تکیه به دانش تجربی است و بس. (ن.ک: دیویس، ۱۳۹۳ ش: ۱۶۶؛ باربور، ۱۳۶۲ ش: ۷۱؛ هات، ۱۳۸۲ ش: ۴۲)

بر این اساس، پارادایم فلسفی رایج و عمومی در جهان امروز غرب، با رویکردی پوزیتیویستی، تنها ابزار معرفت را حواس مادی دانسته و روش علمی تحقیق در موضوعات مختلف و از جمله موضوعات انسانی و اجتماعی را منحصر در روش تجربی و حسی می‌انگارد و اساساً مطالعاتی که با روش‌های غیرتجربی سامان یابند را علم به شمار نمی‌آورد.

اما در معرفت‌شناسی مبتنی بر مبانی قرآنی و فلسفی اسلامی، ابزار و روش تحقیق در علوم، منحصر در ابزار حس و روش تجربی نیست. از دیدگاه فلاسفه‌ی اسلامی، ابزارها و به تبع آن روش‌های کسب معرفت در یک تقسیم‌بندی کلی چهار نوع‌اند:

۱. ابزار حسی و روش تجربی که فراگیرترین و در عین حال، ابتدایی‌ترین و ضعیف‌ترین ابزار کسب معرفت است (ن.ک: مصباح یزدی، ۱۳۸۳ ش: ۲۱۴/۱؛ جوادی آملی، بی‌تا: ۲۱۶) و در نوع مسائل علوم طبیعی و برخی موضوعات علوم انسانی کاربرد دارد که موضوع و محمول قضایای آنها را مفاهیمی تشکیل می‌دهند که از محسوسات گرفته می‌شوند (ن.ک: مصباح یزدی، پیشین: ۱۰۵-۱۱۵؛ حسین‌زاده، ۱۳۷۸ ش: ۱۳۳-۱۳۴).

۲. ابزار عقل و روش عقلی که در حوزه‌ی مسائل فلسفی و منطق و ریاضیات کاربرد دارد و ابزار حسی در این موارد نفیاً و اثباتاً اعتبار ندارد (ن.ک: مصباح‌یزدی، همان؛ حسین‌زاده، همان).
۳. ابزار قلب و روش شهودی که معرفت حاصل از آن، معرفتی حضوری و خطاناپذیر است و البته استفاده از این ابزار در گرو تزکیه و تهذیب باطن است و با وجود امکان بالقوه‌ی آن برای تمام افراد بشر، غالباً جز معدودی از افراد نمی‌توانند به صورت بالفعل از آن استفاده کنند (ن.ک: طباطبائی، پیشین: ۲۷۰/۵ و ۳۱۲، ۲۹۳/۱۰؛ مطهری، ۱۳۸۹ ش: ۱۳/۳۶۴-۳۶۵ و ۳۷۴-۳۷۵).
۴. ابزار وحی که معرفت حاصل از آن گونه‌ای خاص از معرفت انسانی است که به صورت ویژه از جانب خدای تعالی به معدودی از بندگان برگزیده اعطاء می‌شود و ابزار منحصر به فرد در حوزه‌ی بازشناسی راه کمال و سعادت حقیقی انسان در همه‌ی ابعاد فردی و اجتماعی، مادی و معنوی و دنیوی و اخروی است و دلیل صحت این ادعا و نیز دلیل امکان و بلکه ضرورت تحقق این نوع معرفت در حیات بشری، همان دلیلی است که در مباحث کلامی و فلسفی بر ضرورت نبوت اقامه می‌شود. (ن.ک: ابن‌سینا، ۱۳۷۵ ش: ۱۴۴؛ نصیرالدین طوسی، ۱۴۰۷ ق: ۲۱۳؛ صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰ ش: ۳۵۹-۳۶۰)؛ اما نکته‌ای که در این میان در خور توجه و تذکر می‌باشد آن است که اگرچه در جای خود مبرهن گردیده که معرفت و حیانی از سنخ معرفت شهودی و حضوری است، اما علت ذکر آن به صورت جداگانه آن است که این نوع از معرفت شهودی در تمامی مراحل تلقی و دریافت، تحلیل، ابلاغ و اجرا مصون از خطا و نسیان و

اشتباه و شک و ... می‌باشد و خدای تعالی عصمت این معرفت را در تمام مراحل تضمین فرموده است (در زمینه‌ی عصمت انبیاء در تلقی، تحلیل، تبلیغ و پیاده‌سازی وحی ن.ک: طباطبایی، ۱۳۸۸ ش: ۱۲۱؛ همو، ۱۴۱۷ ق: ۱۳۴/۲-۱۳۹). بر خلاف سایر معارف شهودی که چنین ضمانتی در مورد آنها وجود ندارد و بعضاً دچار دچار این آسیب‌ها می‌شوند. (ن.ک: مصباح‌یزدی، ۱۳۸۳ ش: ۱۷۶/۱-۱۷۷؛ حسین‌زاده، بهار ۱۳۸۶ ش: شماره ۱۵؛ همو، زمستان ۱۳۸۵ ش: شماره ۱۴).

### دیدگاه قرآن کریم

تقسیم‌بندی مکتب فلسفی اسلام، مورد تأیید قرآن کریم هم می‌باشد و کتاب الهی در تبیین معارف و تعالیم خود از همین سه روش بهره برده و به همین سه ابزار ارجاع داده است (ن.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷ ق: ۳۱۲/۵).

آیات قرآن کریم در موارد متعددی به جلوه‌های مادی هستی توجه داده و با تعبیری همچون «أَلَمْ تَرَ» (ن.ک: فرقان/۴۵؛ لقمان/۲۹ و ۳۱؛ فاطر/۲۷؛ زمر/۲۱)، «أَلَمْ يَرَوْا» (ن.ک: نحل/۷۹؛ شعرا/۷؛ نمل/۸۶؛ سجده/۲۷؛ ملک/۱۹)، «أَفَلَا يَنْظُرُونَ» (ن.ک: غاشیه/۱۷) و ... مخاطبان خود را برای درک نشانه‌های خداوند در عالم مُلک به حواس مادی‌شان ارجاع داده است. همچنین در چندین آیه - از جمله آیه‌ی ۷۸ سوره‌ی نحل - به صراحت به ابزار معرفت بودن چشم و گوش توجه داده شده است.

از سوی دیگر حجیت عقل به عنوان یک ابزار شناخت از منظر قرآن کریم امری کاملاً روشن است و کتاب الهی در موارد متعددی در فهم و درک مفاهیم کلی و تجزیه و تحلیل امور، با تعبیری همچون «لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (ن.ک: بقره/۱۶۴؛ رعد/۴؛ نحل/۱۲ و ۶۷؛

عنكبوت/۳۵؛ روم/۲۴ و ۲۸؛ جاثیه/۵)، «لَقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (ن.ک: یونس/۲۴؛ رعد/۳؛ نحل/۱۱ و ۶۹؛ زمر/۴۲ و ...)، «لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (ن.ک: اعراف/۱۷۶)، «لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ» (ن.ک: انعام/۶۵)، «أُولَئِكَ الْأَلْبَابُ» (ن.ک: بقره/۲۶۹، آل عمران/۷؛ رعد/۱۹ و ...) و ...، عقل را معیار شناخت دانسته و به آن ارجاع داده است؛ بلکه اساساً تمامی معارف و تعالیم این کتاب آسمانی بر عقل و عقلانیت مبتنی است و به تعبیر برخی از اهل تحقیق، در بیش از سیصد آیه‌ی قرآن کریم، مخاطبان به تفکر و تعقل و اتخاذ روش عاقلانه دعوت شده‌اند (ن.ک: طباطبایی، پیشین: ۵/ ۲۵۵).

همچنین کتاب الهی در آیات متعددی نظیر ۷ و ۹۷ بقره و ۸ آل عمران و ۲۵ انعام و ۴۶ حج و ... به ابزار شناخت بودن قلب اشاره کرده و در این آیات، اوصافی به قلب نسبت داده شده‌اند که صحت انتساب آنها متفرع بر ابزار ادراک بودن موصوفشان است. کما اینکه در آیاتی نظیر ۱۳ و ۳۵ غافر و ۱۷ محمد و ۲۸ کهف و ۱۱ تغابن و ۱۱۰ انعام و ۲۹ انفال و ... به نقش تزکیه و تهذیب باطن یا عدم آن، در حصول یا عدم حصول ادراکاتی که با این ابزار به دست می‌آیند، اشاره شده است.

و در نهایت و از همه روشن‌تر، ابزار معرفت بودن وحی بر اساس دیدگاه قرآنی است که به واسطه‌ی شدت وضوح و روشنی نیازی به توضیح و ذکر شواهد ندارد و اساساً حجیت مطلق این کتاب آسمانی، مبتنی بر وحیانی بودن آن است و در آیات متعددی - نظیر ۱۹ انعام و ۴۵ عنكبوت و ۳ یوسف و ۳۱ فاطر و ۷ شوری و ... به این مسأله تصریح شده است.



### اصل بر آمده از این مبنا

مبنای فوق‌الذکر، در مقام عمل و کاربرد یک اصل معرفت‌شناختی را افاده می‌دهد که در عین حال، یک اصل روش‌شناختی نیز می‌باشد و مضمون آن این است که «در روش‌شناسی قرآنی و اسلامی، روش تحقیق در علوم بایستی با توجه به موضوع علم و متناسب با آن تعیین شود و نمی‌توان بر اساس یک دیدگاه فلسفی، یک روش را به کلی از گستره‌ی روش‌های تحقیق علمی خارج نمود» این اصل در نقطه‌ی مقابل روش‌شناسی رایج در جهان غرب است که با رویکردی پوزیتیویستی، تنها روش علمی تحقیق در موضوعات مختلف و از جمله موضوعات انسانی را منحصر در روش تجربی و حسی دانسته و اساساً مطالعاتی که با روش‌های غیرتجربی سامان یابند را علم نمی‌انگارد. نتیجه‌ی اصل مذکور در عرصه‌ی علوم انسانی آن است که موضوعات مطرح در این عرصه از آنجایی که دارای ابعاد و حیثیات مختلف مادی و غیرمادی هستند و از جهات متعدد و متفاوتی می‌توان به آنها نگاه کرد. از آنجایی که ابزارهای معرفت بر چهار قسم هستند، اصل مذکور به صورت تفصیلی در قالب چهار اصل فرعی زیر قابل تبیین است:

### کارآمدی ابزار حس و حجیت معارف تجربی

۵۴

از آنجایی که این اصل مورد اتفاق فلاسفه‌ی غربی و اسلامی هر دو می‌باشد، نیاز به بحث خاصی نداشته و مطالب پیش‌گفته برای تبیین و تثبیت آن کفایت می‌کنند. تنها نکته‌ی قابل ملاحظه در مورد این اصل آن است که بر اساس دیدگاه قرآنی و فلسفی اسلامی، اگرچه استفاده از ابزار حس و مطالعات تجربی (چه به صورت کمی و چه کیفی) در علوم انسانی لازم و ضروری است، اما این اصل کلیت نداشته و ضرورت مذکور به صورت فی‌الجمله

قابل قبول می‌باشد که در ادامه و با تبیین سه اصل فرعی دیگر وجه عدم کلیت این اصل نیز روشن می‌گردد.

### کارآمدی ابزار عقل و حجیت معارف عقلی

برخی از شاخه‌های علوم که در حوزه‌ی علوم انسانی مطرح هستند، موضوعات و مسائل مورد بحث در آنها به طور کلی یا عمدتاً فلسفی بوده و بر اساس آنچه که در تبیین مبنای سابق گذشت، ابزار و روش تحقیق در این علوم منحصر به ابزار عقل و روش عقلی است و ابزار حس و روش تجربی در این موارد کاربردی ندارند. از جمله‌ی این علوم می‌توان به فلسفه‌ی ذهن و فلسفه‌ی نظری تاریخ و فلسفه‌الاجتماع و روان‌شناسی فلسفی (چه فردی و چه اجتماعی) - که از سنخ معرفت‌های درجه‌ی اول هستند - و فلسفه‌ی تمامی علوم انسانی - که از سنخ معرفت‌های درجه‌ی دوم هستند - اشاره کرد. بلکه اساساً هیچ شاخه‌ای از علوم انسانی را نمی‌توان یافت که کاملاً تجربی و قابل تحقیق با روش پوزیتیویستی باشد و برخی از مسائل آن فلسفی و مبتنی بر بهره‌گیری از ابزار عقل نباشد و چه بسا بتوان ادعا کرد که رابطه‌ی فلسفه‌ی محض و فلسفه‌های مضاف با سایر شاخه‌های علوم انسانی، رابطه‌ای طولی است و هر گونه تحقیق در این علوم، تحت تأثیر مستقیم نظریات فلسفی (محض یا مضاف) است و در قالب یکی از دیدگاه‌های فلسفی یا گونه‌های جهان‌بینی و یا به صورت آمیزه‌ای از چند دیدگاه انجام می‌شود که این مسأله مورد اذعان اندیشمندان غربی نیز هست و برخی از ایشان به تأثیر مستقیم معارف بنیادین فلسفی بر تحقیقات علوم انسانی و اجتماعی اعتراف دارند (ن.ک: باتامور، ۱۳۵۷ ش: ۷۵ و ۷۶؛ آرون، ۱۳۵۶ ش: ۶۳).

حتی در حوزه‌هایی که موضوعات تحقیق، صرفاً تجربی هستند (نظیر علوم طبیعی و برخی از موضوعات مطرح در علوم انسانی) ابزار حس و روش تجربی اگرچه شرط لازم شناخت در این زمینه‌هاست، اما شرط کافی نبوده و نمی‌توان علمی را داشت که تماماً تجربی و منحصر به ادراکات حسی باشد (ن.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷ ق: ۴۷/۱؛ مطهری، ۱۳۸۹ ش: ۳۵۷/۱۳)؛ چرا که منظور ما از علم، مجموعه‌ای از قضایایی است که قابلیت تعمیم به مصادیق متعدد را داشته باشند و این امر حتی در علوم تجربی در گرو تجزیه و تحلیل ادراکات حسی جزئی و سپس تعمیم و ریختن آنها در قالب قضایای کلی است که این موارد، همگی کار عقل هستند (ن.ک: طباطبایی، پیشین: ۴۸/۱، ۲۴۹/۲؛ مطهری، پیشین: ۳۶۸/۹-۳۷۲، ۳۵۷/۱۳-۳۵۹)؛ مضافاً به اینکه هیچ دانش تجربی بی‌نیاز از معرفت‌های متافیزیکی و مبانی پیشینی نیست که این مباحث نیز عمدتاً از مباحث فلسفی و عقلانی هستند.

بلکه حتی دو ابزار کشف و وحی نیز در کارآیی خود نیازمند به عقل هستند و مردم برای استفاده از دو طریق کشف و وحی نیز به عقل نیازمندند. زیرا قبول یا رد ادعای وحی یا کشف به حکم عقل صورت می‌پذیرد.

#### کارآمدی ابزار قلب و حجیت معرفت‌های حاصل از آن

۵۶

ابزار معرفتی دیگری که بایستی در بررسی موضوعات مطرح در حوزه‌ی علوم انسانی و اجتماعی مورد توجه و استفاده قرار بگیرد، ابزار قلب است که حجیت معرفت‌های حاصل از طریق این ابزار، از لوازم دیدگاه توحیدی و قرآنی است. آیاتی که در سطور پیش‌گفته در مقام اثبات ابزار معرفت بودن قلب مورد استناد قرار گرفتند، برای اثبات این اصل و این ضرورت نیز می‌توانند مورد استناد قرار بگیرند؛ چرا که عموم این آیات یا به صورت

جمله‌ی شرطیه یا در قالب‌های دیگر، وصول به درک و فهم صحیح و مطابق با واقع را مختص و منحصر به کسانی می‌دانند که زمینه‌ها و بستر لازم برای بهره‌مندی از این ابزار را فراهم آورده و توانایی استفاده‌ی صحیح از آنرا در درک و فهم و تحلیل پدیده‌های عالم هستی داشته باشند که مفهوم این انحصار آن است که دیگران از فهم صحیح و مطابق با واقع در خصوص پدیده‌های هستی بی‌بهره می‌باشند و آنان که در صدد دستیابی به معرفت یقینی هستند، لاجرم بایستی برای وصول به این سنخ از معارف تلاش نمایند.

#### کارآمدی ابزار وحی و حجیت معرفت‌های وحیانی

ابزار معرفت بودن وحی و حجیت معرفت‌های وحیانی، با در نظر گرفتن عصمت مطلق که برای این سنخ از معارف تبیین شد، این اصل را نتیجه می‌دهد که معارف وحیانی، به عنوان یکی از اساسی‌ترین و بلکه اساسی‌ترین منبع معرفت انسانی، بایستی در تمامی علوم مورد توجه قرار گیرند.

شواهد متعددی از کتاب الهی بر حجیت اصل مذکور دلالت دارند؛ از جمله آن که در آیات متعددی از قرآن کریم به این مسأله اشاره شده است که علت وجوب تبعیت مطلق از انبیاء، برخوردار بودن آنان از معرفت وحیانی و نزول وحی آسمانی بر ایشان است. مانند آنجا که خدای تعالی خطاب به پیامبرش می‌فرماید:

۵۷

«قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِن آتَيْتُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ» (انعام/۵۰) بر اساس این آیه‌ی شریفه، پیامبر هیچ‌گونه تفاوتی با سایر بندگان ندارد؛ نه کلید خزائن الهی در دست اوست و نه علم غیب می‌داند. تنها مزیتی که آن حضرت از آن برخوردار است، اتصال او به عالم غیب و نزول وحی الهی بر او است. اما همین مزیت باعث می‌شود که او از بصیرت لازم برای

هدایت دیگران برخوردار گردیده و لزوم تبعیت از وی، بر سایرینی که نسبت به حقایق مشهود توسط پیامبر نابینا هستند، واجب شود (ن.ک: طباطبایی، پیشین: ۹۸/۷؛ مکارم‌شیرازی، ۱۳۷۴ ش: ۲۴۸/۵).

قریب به همین مضمون در آیات متعدد دیگری هم آمده است (ن.ک: کهف/۱۰۲؛ فصلت/۶؛ شوری/۵۲؛ نجم/۱-۴)؛ کما اینکه در برخی از آیات، پیامبر گرامی اسلام، به واسطه‌ی اتصال به ملکوت و نزول وحی، آگاه به برخی از اخبار غیبی معرفی می‌شود (ن.ک: هود/۴۹؛ یوسف/۳ و ۱۰۲) و در جای دیگر، مهتدی بودن آن حضرت به وحی الهی منسوب و معلل می‌گردد (ن.ک: سبأ/۵۰) و در موارد دیگری، خدای تعالی آن حضرت را به تبعیت از آنچه به او وحی می‌شود، امر می‌فرماید (ن.ک: احزاب/۲؛ زخرف/۴۳)؛ که این موارد و موارد مشابه دیگر، همگی دلالت بر حجیت مطلق معرفت و حیانی و وجوب تبعیت مطلق از این معرفت در هر زمینه‌ای، حتی بر شخص پیامبر دارد. علاوه بر این تمامی آیاتی که به نحوی بر لزوم تبعیت مطلق از قرآن کریم دلالت می‌کنند - مانند آن دسته از آیات که این کتاب الهی را به صورت مطلق هدایت و نور و ذکر و شفاء و حق و قول فصل و ... معرفی می‌کنند - نیز، بر حجیت معرفت و حیانی، هم به عنوان ابزار و هم منبع معرفت در هر زمینه‌ای دلالت دارند. یکی از رساترین و جامع‌ترین بیان‌ها در این زمینه آنجاست که خدای تعالی می‌فرماید:

«لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» (فصلت/۴۲)

این آیه‌ی شریفه دلالت بر آن دارد که هیچ‌گونه بطلان و فساد از هیچ‌نظر، از هیچ‌طریق و در هیچ‌زمینه‌ای به سراغ قرآن نمی‌آید. نه تناقضی در مفاهیم آن است؛ نه چیزی از کتب و علوم پیشین بر ضد آن می‌باشد و نه علوم و معارف آینده با آن مخالفت خواهد داشت. نه کسی می‌تواند حقایق آنرا ابطال کند و نه در آینده ابطال یا منسوخ می‌گردد. نه

در معارف و قوانین و اندرزها و خیرهایش خلافی وجود دارد و نه خلافی بعداً کشف می‌شود و احکام و شرایع و تعالیم و معارفش تا قیامت حجت و پا بر جاست (ن.ک): طباطبایی، پیشین: ۳۹۸/۱۷-۳۹۹؛ مکارم شیرازی، پیشین: ۲۹۸/۲۰-۳۰۰).

همچنین در بیان مستحکم و متقن دیگری می‌فرماید:

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا» (اسراء/۹).

واژه‌ی «أَقْوَمُ» از ماده‌ی «قیام» گرفته شده و از آنجا که انسان، هنگامی که می‌خواهد فعالیت پی‌گیری انجام دهد، قیام می‌کند و به کار می‌پردازد، از این نظر قیام، کنایه از «نیکو و متقن و مستحکم انجام دادن کار و آمادگی برای فعالیت» آمده است. بر این اساس، آیه‌ی شریفه دلالت بر آن دارد که قرآن کریم، در تمامی ابعاد حیات انسانی به نیکوترین و متقن‌ترین و مستحکم‌ترین و مطمئن‌ترین روشی که سعادت و کمال انسانی را تضمین می‌کند، هدایت می‌فرماید. (ن.ک: طباطبایی، پیشین: ۴۷/۱۳؛ مکارم شیرازی، پیشین: ۳۶/۱۲-۳۸) لازمه‌ی این امر آن است که وحی الهی، به عنوان اساسی‌ترین ابزار و منبع معرفتی در تمامی علوم بشری و از جمله علوم انسانی بر سایر ابزارها و روش‌های تحقیق و محصولات معرفتی آنها مهیمن و مسیطر بوده، بر آنها نظارت نموده و صاحبان آنها را در کشف حقایق یاری رساند و در هر حوزه‌ای از مطالعات بشری، چنانچه معرفت و تعلیمی و حیانی وجود داشته باشد، آن معرفت و تعلیم، اصل و راهنما و هدایت‌گر خواهد بود.

نتیجه‌ی آنچه در تبیین اصل مورد بحث در قالب چهار اصل فرعی ذکر شده گذشت، آن است که در تحقیقات رایج در حوزه‌ی علوم انسانی و اجتماعی، از آنجایی که موضوعات

تحقیق از ابعاد و حیثیات متعددی برخوردار بوده و از جهات مختلف و متفاوتی می‌توان به بررسی آنها پرداخت، استفاده از روش‌های تلفیقی و بهره‌مندی از هر چهار ابزار معرفتی امری ضروری بوده و چه بسا بتوان گفت که در هیچ مسأله‌ای از مسائل اصلی علوم انسانی، تنها با تکیه بر داده‌های تجربی و حسی نمی‌توان به واقع دست یافت و حتماً بایستی داده‌های فلسفی و قلبی و وحیانی نیز به داده‌های تجربی افزوده شوند و با نگاهی تلفیقی به مسائل این حوزه پرداخته شود.

### ملاک صدق و کذب معرفت

یکی از مهم‌ترین و بنیادی‌ترین مسائلی که در معرفت‌شناسی مورد بحث واقع می‌شود آن است که چگونه می‌توان معرفت‌های صحیح و صادق را از معرفت‌های ناصحیح و کاذب تمییز داد و آیا راهی برای کشف حقیقت و واقع وجود دارد یا نه؟ مشهورترین دیدگاه در این زمینه «نظریه‌ی مطابقت»<sup>۱</sup> است که بر اساس آن، ملاک حقایق و صدق معارف «انطباق با واقع و نفس‌الامر» می‌باشد و معرفت در صورتی صادق است که با واقع و نفس‌الامر مطابقت داشته باشد و در غیر این صورت کاذب خواهد بود.

این دیدگاه همواره در طول تاریخ مورد قبول فلاسفه و منطقیین بوده و تقریباً اکثر معرفت‌شناسان شرق و غرب، حقیقت و صدق را به «مطابق بودن قضیه با واقع» و خطا و کذب را به «عدم مطابقت قضیه با واقع» تعریف کرده‌اند<sup>۲</sup> و حتی شکاکان و منکران

#### ۱- Correspondence Theory.

۲- در دنیای اسلام، عموم فلاسفه‌ی مسلمان و در دنیای غرب در میان قدما افلاطون و ارسطو و عموم فلاسفه مدرسی (اسکولاستیک) و منطق‌دانان قرون وسطایی و نوافلاطونیان و رواقیان و عموم فلاسفه‌ی اسلامی و در معاصرین برخی از فیلسوفان چون راسل و ویتگنشتاین، جورج ادوارد مور، استین،

معرفت در یونان باستان نیز همین معنا قبول داشته و ادعای ایشان این بود که دستیابی به معرفت مطابق با واقع ممکن نیست. اما علی‌رغم چنین اتفاق نظر گسترده‌ای، در اواخر قرن نوزدهم میلادی برخی از فلاسفه‌ی غربی این نظریه را رها کرده و دیدگاه‌های دیگری را در مورد ملاک معرفت و تعریف صدق و حقیقت عرضه نمودند که به نظر می‌رسد که پیدایش این دیدگاه‌ها ناشی از وجود برخی اشکالات نسبت به نظریه‌ی مطابقت و عدم توانایی در پاسخ‌گویی به این اشکالات بوده و فلاسفه‌ی غربی از طریق ارائه‌ی این دیدگاه‌ها در صدد بوده‌اند تا به نحوی از این اشکالات خلاصی یابند؛ غافل از اینکه از یک سو اشکالات وارد بر نظریه‌ی مطابقت قابل حل می‌باشد و از سوی دیگر نظریات ایشان خود مبتلا به اشکالات عدیده بوده و ملاک قابل قبولی برای ارزش‌گذاری ارائه نمی‌دهند (ن.ک: خسروپناه، بهار ۱۳۷۹ ش: شماره ۱؛ حسین‌زاده، ۱۳۷۸ ش: ۱۱۱).

ما در اینجا متعرض اشکالات وارد بر نظریه‌ی مطابقت و سایر نظریات نمی‌شویم؛ چرا که در این زمینه کتاب‌ها و مقالات متعددی نگاشته شده و محققان به قدر لزوم به این مسأله پرداخته‌اند. تنها نکته‌ای که بایستی در اینجا مورد توجه قرار گیرد آن است که با توجه به آنچه که در بحث از انواع معرفت در مورد خطاناپذیری علم حضوری گفته شد، تنها شناختی که شأنیت حقیقت و خطا بودن را دارد، همان شناخت حصولی است و حضوری بودن علم، دال بر مطابقت آن با واقع و حقیقی و صحیح بودن آن است (ن.ک: مصباح‌یزدی، ۱۳۸۳ ش: ۱/۱۷۵ و ۲۴۷-۲۴۸؛ حسین‌زاده، پیشین: ۴۷-۴۸).

---

تارسکی، پوپر و... نیز در زمره‌ی معتقدین به این دیدگاه هستند. (ن.ک: خسروپناه، زمستان ۱۳۷۹ ش: شماره ۲۲؛ همو، بهار ۱۳۷۹ ش: شماره ۱)



### دیدگاه قرآن کریم

آنچه از آیات قرآن کریم بر می‌آید آن است که از منظر کتاب الهی نیز معیار صحت و صدق معرفت، مطابقت آن با واقع و نفس‌الامر است و آیات قرآن کریم «نظریه‌ی مطابقت» را تأیید می‌نمایند. بلکه همان گونه که در تبیین مبنای «امکان معرفت» گفته شد، اساس معارف قرآنی، پیروی از شناخت مطابق با واقع بوده و خود قرآن کریم به کرات و با بیانات متعدد خود را به صفت «حقانیت» متصف فرموده است که با توجه به توضیحی که در مورد معنای واژه‌ی «حق» گذشت، معنای این اتصاف آن است که کتاب الهی، هر آنچه از معارف و تعالیم را که در هر عرصه‌ای به مخاطبان خود عرضه می‌دارد، تماماً مطابق با واقع و نفس‌الامر می‌باشد و هر حکم و دستوری را که در هر موردی متوجه مخاطبین خود می‌سازد، کاملاً مطابق با مقتضای واقع و منتج به نتیجه‌ای است که در نفس‌الامر برای آن تقدیر شده و از آن متوقع است و همین ویژگی است که موجب می‌شود تا تعالیم و معارف این کتاب آسمانی بر همگان لازم‌الاتباع گردد.

کما اینکه در برخی آیات به گونه‌ای به این مسأله تصریح شده است که علت لزوم عقلی و فطری ایمان به آموزه‌های توحیدی - از جمله خود قرآن کریم - و پیروی از آنها آن است که این آموزه‌ها مبتنی بر معارف مطابق با واقع هستند. از جمله آنجا که خدای تعالی می‌فرماید:

۶۲

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ» (نساء/ ۱۷۰) که در این آیه‌ی شریفه، امر به ایمان به آنچه که رسول از جانب خدای تعالی آورده است، به وسیله‌ی حرف ربط فاء - که دلالت بر تفریع می‌کند - بر حقانیت آن آورده متفرع شده است که این تفریع این مطلب را افاده می‌دهد که علت لزوم ایمان به آورده‌ی رسول، حقانیت آن است.

كما اینکه آیهی شریفه‌ی «وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ» (حج/۵۴) نیز به بیان دیگری همین مطلب را افاده می‌دهد.

### اصل برآمده از این مبنا

در بحث از اصل مبتنی بر مبنای «امکان معرفت» گفته شد که از آنجایی که اصل منتج از این مبنا - که از آن به «اصل ضرورت معرفت» یاد کردیم - یا محصول دو مبنای «امکان معرفت» و «ملاک معرفت» به صورت توأمان و به ضمیمه‌ی یکدیگر یا محصول هر یک از این دو مبنا به صورت مستقل می‌باشد، فلذا چنانچه بحث از این اصل، پس از طرح و تبیین مبنای «ملاک معرفت» مطرح شود، مفاد و معنای آن روشن‌تر بوده و ضرورتش ملموس‌تر خواهد بود.

اکنون می‌گوئیم: دو مبنای «امکان معرفت» و «معیار معرفت» به صورت توأمان با یکدیگر و یا هر کدام به صورت مستقل، در مقام عمل و کاربرد اصلی را افاده می‌دهند که مضمون آن این است که «آدمی بایستی در تمام تلاش‌های فکری و دانشی خود به دنبال کسب معرفت یقینی و مطابق با واقع و نفس‌الامر باشد و اکتفاء به کمتر از چنین معرفتی در هیچ موردی جایز نیست؛ مگر آن که در موردی تحقق معرفت یقینی به دلایلی امکان‌پذیر نباشد» و ما از آن به اصل «ضرورت معرفت» تعبیر می‌کنیم.

اصل مذکور مورد تأیید آیات کتاب الهی نیز هست و از جمله آیاتی که می‌توان آنرا دلیل بر این اصل به حساب آورد، آیه‌ی ۳۲ سوره‌ی یونس است؛ آنجا که خدای تعالی می‌فرماید:

«فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنْتِ تُصِرُّونَ» که در این آیه‌ی شریفه، خدای تعالی هر آنچه غیر از حق را در قالب یک استفهام تقریری و توبیخی مایه‌ی گمراهی و ضلال شمرده است

که لازمه‌ی این امر آن است که وصول به هدایت لاجرم در گرو کسب معرفت یقینی و حق باشد و از آنجایی که ضرورت تلاش برای وصول به هدایت - صرف نظر از اینکه ما هدف و مقصود حیات بشری را چه بدانیم - به حکم جبلت و فطرت انسانی امری بدیهی و بی‌نیاز از استدلال است، ضرورت کسب معرفت یقینی و مطابق با واقع - که به حکم آیه‌ی شریفه، شرط لازم و مقدمه‌ی وصول به هدایت می‌باشد - نیز ثابت و مبرهن خواهد بود.

نکته‌ی حائز اهمیت در این مجال آن است که اصل مذکور اگرچه به عمومش تمامی انواع شاخه‌های علوم را در بر گرفته و بایستی در تمامی تلاش‌های فکری و علمی بشر مد نظر قرار گیرد، اما هر چه نقش یک رشته‌ی علمی در تبیین و تعیین راه وصول به سعادت جامعه‌ی بشری و هدایت آن به کمال مقصود بیشتر باشد، طبیعتاً اهمیت و ضرورت توجه به این اصل در آن رشته‌ی علمی بیشتر خواهد بود و از آنجایی که نقش و جایگاه ویژه‌ی علوم انسانی در این حوزه غیر قابل انکار است، ضرورت توجه به این اصل نیز در این علوم دو چندان می‌باشد. از سوی دیگر، با توجه به آن که در رویکرد معرفت‌شناختی قرآنی و فلسفی اسلامی، میزان یقینی بودن محصول ابزارهای چهارگانه‌ی معرفتی در حوزه‌ی علوم انسانی با میزان فراگیر بودن و عمومیت این ابزارها در جامعه‌ی انسانی نسبت عکس دارد، این مسأله ترتیب معناداری را در اولویت‌بخشی به ابزارها و روش‌های تحقیق در این علوم ایجاب می‌کند که دقیقاً در نقطه‌ی مقابل دیدگاه معرفت‌شناختی و روش‌شناختی غالب در پارادایم فلسفی جهان غرب قرار دارد. بدین معنا که در تلاش برای وصول به معرفت یقینی و مطابق با واقع در حوزه‌ی علوم انسانی، معارف و حیانی در رتبه‌ی نخست قرار دارند و پس از آن ابزار قلب و روش کشفی، سپس ابزار عقل و روش عقلی و در نهایت ابزار حس و روش تجربی از اولویت کاربردی برخوردارند. البته

این مسأله به صورت کلی و فی‌الجمله صادق است و منافاتی با اولویت داشتن برخی ابزارها و روش‌ها نسبت به برخی موضوعات و مسائل خاص در این حوزه ندارد.

### اعتبار معرفتی قضایای هنجارین و علوم دستوری

دسته‌ای از اندیشمندان حوزه‌ی علوم انسانی معتقدند که این علوم تنها مطالعاتی را شامل می‌شوند که در پی کشف تکوینیات و واقعیت‌ها هستند و صرفاً به توصیف هستی‌ها و واقعیت‌های موجود، بدون هیچ‌گونه ارزش‌داوری می‌پردازند (علوم توصیفی) و مطالعات انسانی که هدف آنها بیان تشریحات، توصیه‌ها، ارزش‌ها و باید و نبایدها است (علوم دستوری یا هنجارین یا ارزشی) در زمره‌ی علوم انسانی نیستند و اساساً علم محسوب نمی‌شوند؛ زیرا علم، معرفت به واقعیت‌ها و هست و نیست‌ها است و باید و نبایدها هیچ ارتباطی با هست‌ها و نیست‌ها ندارند و نمی‌توان باید و نبایدها را از واقعیات اخذ کرد. ارزش‌ها و باید و نبایدهای مبتنی بر آنها از قبیل اعتباریات اجتماعی و تابع نیازها و رغبت‌های تغییرپذیر مردم و یا اندیشه‌هایی متافیزیکی هستند و از حوزه‌ی علم و معرفت - که ناظر به واقعیت‌ها و هست‌ها می‌باشد - خارج‌اند. مفاهیم و قضایای ارزشی هر کجا یافت شوند، تنها حاکی از پسند و ناپسند اشخاص و بیانگر حالات روانی و سلیقه‌های آنان و نماینده‌ی نوعی داوری و ارزیابی شخصی خواهند بود و با صرف نظر از میل و سلیقه‌ی اشخاص، واقعیتی عینی ندارند. (ن.ک: مصباح‌یزدی، ۱۳۸۳ ش: ۱/۲۶۰-۲۶۲؛ همو، ۱۳۹۰ ش: ۱۸۵-۱۸۶) فلذا قابل طرح و ارزیابی علمی و اتصاف به صحت و خطا نبوده و از حوزه‌ی بحث‌های برهانی خارج‌اند و تنها ملاکی که برای صدق و کذب این قضایا وجود دارد، همان نیازها و رغبت‌های متغیری است که موجب اعتبار آنها شده است.

این دیدگاه از چند جهت قابل نقد و بررسی است:

### رابطه‌ی «هست‌ها» و «بایدها»

جهت اول توجه به مسأله‌ی رابطه‌ی منطقی میان «باید» و «هست» می‌باشد. حقیقت آن است که نمی‌توان تفکیکی میان «بایدها» و «هست‌ها» قائل بود. زیرا هر تحلیلی که از هست‌ها ارائه شود، ملازم با یک دیدگاه ارزش‌داورانه بوده و هر گزاره‌ی توصیفی در دل خود حاوی یک گزاره‌ی دستوری هم هست؛ کما اینکه هر تحلیل ارزش‌داورانه مبتنی بر یک سری مبانی هستی‌شناسانه (در ساحت جهان، انسان و معرفت) بوده و هر گزاره‌ی دستوری نیز در واقع بیانگر یک گزاره‌ی توصیفی و مبتنی بر آن است. (ن.ک: مطهری، ۱۳۸۹ ش: ۷۷/۲؛ مصباح‌یزدی، ۱۳۹۳ ش: ۴۲۳-۴۳۱؛ همو، ۱۳۹۴ ش: ۳۳۰-۳۱) فلذا هست‌ها و بایدها وجوداً ملازم با یکدیگر هستند و هر کدام دیگری را به دنبال دارند و بر این اساس، در مقام واقع نمی‌توان تفکیکی میان علوم دستوری و توصیفی قائل بود و علمیت مسائل را از ارزش‌مداری تفکیک نمود.

مبانی و اصول معرفت‌شناختی حاکم بر علوم انسانی از منظر قرآن

### تحلیل مفاد قضایای ارزشی

اما جهت دوم توجه به ماهیت قضایای رایج در علوم دستوری و هنجارین و مفاهیم به کار رفته در آنهاست. قول حق آن است که مفاد اصلی این قضایا، بی‌انرباطه‌ی علیت و ضرورت بالقیاس می‌باشد و این قضایا در واقع مبین رابطه‌ی علی و سبب و مسببی بین دو امر عینی و واقعی، یعنی افعال اختیاری انسان و هدف‌های مطلوب در علوم دستوری هستند و از روابط حقیقی بین کنش‌های انسانی و نتایج آنها حکایت می‌کنند که مانند دیگر رابطه‌های علی، امری واقعی و نفس‌الامری است و باید کشف شود؛ نه این که به وسیله‌ی انشاء، اعتبار گردد. مثلاً قضیه‌ی «باید مجرم را مجازات کرد» در واقع می‌خواهد

۶۶

رابطه‌ی بین مجازات و هدف یا یکی از اهداف حقوق - یعنی امنیت اجتماعی - را بیان کند؛ یا قضیه‌ی «امانت را باید به صاحبش رد کرد»، در حقیقت می‌خواهد رابطه‌ی این کار را با هدف اخلاق - مانند کمال نهائی انسان یا سعادت ابدی او - بیان کند (ن.ک: مصباح‌یزدی، ۱۳۷۳ ش: ۷۴ - ۷۸؛ همو، ۱۳۹۴ ش: ۳۲۶).

بنابراین ملاک صدق و کذب چنین قضایایی، موافقت و مخالفت آنها با آن روابط واقعی و مصالح نفس‌الامری و تأثیر یا عدم تأثیر واقعی موضوعات آنها در رسیدن به اهداف مطلوب است.

فلذا این قضایا - حتی در مواردی که ظاهر انشائی دارند - مستقیماً دلالت بر مطلوبیت نداشته و ارزش و مطلوبیت موضوع آنها با دلالت التزامی فهمیده می‌شود. بنابراین می‌توان تمامی قضایای رایج در علوم دستوری را در قالب قضایای منطقی و عبارات اخباری و بدون این که متضمن معنای انشائی باشند، بیان نمود (ن.ک: مصباح‌یزدی، ۱۳۸۳ ش: ۱/۲۶۲-۲۶۴؛ همو، ۱۳۹۴ ش: ۳۲۶-۳۲۷) و در واقع، ریختن محتوای آنها در قالب عبارات انشائی، یا نوعی تغنن ذهنی است و یا برای تأمین اهداف تربیتی خاصی انجام می‌گیرد.

### دیدگاه قرآن کریم

۶۷

دیدگاه مذکور مورد تأیید قرآن مجید نیز هست؛ چرا که در تعداد کثیری از آیات کتاب الهی، مفاهیمی انتزاعی با بار ارزشی و هنجارین و ناظر به کنش‌های انسانی، در مقام موضوع قضایا به کار رفته و آثاری واقعی و عینی نظیر سعادت، رستگاری، هلاکت، عذاب و گرفتاری یا ثواب و خوشی دنیوی و اخروی بر آنها مترتب شده است که این بیان دقیقاً

ناظر به همان مطلبی است که در مورد دلالت قضایای هنجارین بر وجود رابطه‌ی ضرورت بالقیاس میان کنش‌های انسانی و برخی آثار عینی و واقعی گفته شد.

از جمله آن که در آیات اول تا دهم سوره‌ی مبارکه‌ی مؤمنون، عناوینی ارزشی نظیر پرداخت زکات، روی‌گردانی از امور لغو و بیهوده، پاک‌دامنی، امانت‌داری و وفای به عهد به عنوان اوصاف مؤمنین مطرح گردیده و نتیجه‌ی آنها به ارث بردن فردوس و خلود در آن بیان شده است که عینی و واقعی بودن این امور در فرهنگ قرآنی کاملاً روشن است. کما اینکه در آیات ۲۲ تا ۳۵ سوره‌ی مبارکه‌ی معارج نیز همین اوصاف با اندکی تفاوت به عنوان ویژگی‌های مصلین مطرح گردیده و نتیجه‌ی آن دست‌یابی به کرامت در بهشت عنوان شده است.

#### اصل برآمده از این مبنا

آنچه در تبیین مبنای مورد بحث گفته شد، در مقام عمل و کاربرد، اصلی را در حوزه‌ی علوم انسانی و اجتماعی افاده می‌دهد که می‌توان از آن به «اصل ضرورت هنجارین و ارزش‌داور بودن علوم انسانی» تعبیر کرد.

بسیاری از اندیشمندان اسلامی متأثر از جهان‌بینی قرآنی و معرفت‌شناسی توحیدی بر این عقیده‌اند که دستوری و هنجارین بودن یک علم نه تنها باعث خروج آن از محدوده‌ی علوم انسانی نمی‌شود، بلکه این ویژگی ضرورتی تحقیقی در عرصه‌ی علوم انسانی بوده و این علوم بایستی جهت‌گیری دستوری و ارزش‌داورانه داشته باشند. چرا که رسالت اصلی علوم انسانی رساندن انسان به سعادت و کمال حقیقی او است و بر این اساس، نه تنها علوم دستوری که ربط مستقیم با این مقوله - یعنی سعادت و کمال انسانی - دارند، از

دایره‌ی علوم انسانی خارج نیستند، بلکه حتی مطلوبیت و ضرورت علوم توصیفی نیز از آن جهت است که مبنای تدوین علوم دستوری و مقدمه‌ی وصول به سعادت هستند.

این دیدگاه مورد تأیید قرآن مجید نیز بوده و اساساً بخش عظیمی از معارف قرآنی، معارف ارزش مدار، هنجارین و دستوری است و خدای تعالی کراراً در تبیین روش و سبک صحیح زندگی به گونه‌ای ارزش داورانه به تشریح مسائل می‌پردازد. در آیات بسیاری از کلام الهی، علاوه بر اعتقادات مؤمنین و کفار و مشرکان و منافقین و بیماردلان، روش و سیره‌ی عملی این تیپ‌های شخصیتی در عرصه‌های مختلف نیز مورد توجه و بررسی قرار گرفته و خدای تعالی ارزش مدارانه در این مواضع به داوری نشسته است و برخی رفتارها و سیره‌ها را تخطئه و برخی دیگر را توصیه و تأکید فرموده است. حتی آنجایی که این قضایا به صورت توصیفی و در قالب گزاره‌های اخباری بیان شده‌اند، دارای صبغه‌ی هنجارین و ارزش داورانه بوده و نوع بیان این آیات، ناظر به مطلوب یا مردود بودن محتوای آنها در چارچوب معارف توحیدی است. این در حالی است که موضوع این آیات، کنش‌های انسانی و احکام، آثار، پیامدها و لوازم مرتبط و متناسب با آن بوده و این آیات، در واقع بیانگر قضایایی هستند که در حوزه‌ی علوم انسانی مطرح بوده و در عداد مطالعات این حوزه به شمار می‌آیند.

- ۶۹ به عنوان نمونه می‌توان به آیات اوائل سوره‌ی مؤمنون اشاره کرد که برخی ناظر به مباحث روان‌شناختی هستند (آیات ۲ و ۳) و برخی مباحث جامعه‌شناختی و روابط اجتماعی را مطرح ساخته‌اند (آیات ۴-۸) و کاملاً روشن است که این آیات در مقام مدح و ستایش سیره و سبک مؤمنان بوده و صبغه‌ی ارزش داورانه دارد.



و یا آیه‌ی شریفه‌ی «وَلَيْسَتُغْفِرِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» (نور/۳۳) که قضیه‌ای دستوری و هنجارین بوده و نقطه‌ی مقابل برخی نظریه‌های مطرح در حوزه‌ی روان‌شناسی جنسی هم چون دیدگاه راسل می‌باشد. (ن.ک: راسل، ۱۳۵۲ ش)

و یا آیه‌ی شریفه‌ی «وَأَتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (انفال/۲۵) که با صبغه‌ی دستوری و ارزش‌مدار، اشاره به یک قانون جامعه‌شناختی دارد مبنی بر اینکه عواقب برخی از رفتارهای اجتماعی تنها گریبان مرتکبان آنها را نگرفته و تمامی جامعه را شامل می‌شود.

### نتیجه

آیات قرآن کریم به عنوان اصلی‌ترین سند معرفتی و تربیتی دین مبین اسلام دلالت بر آن دارند که اولاً تحقق معرفت قطعی و مطابق با نفس‌الامر ممکن است؛ ثانیاً منابع و ابزارهای چهارگانه‌ی معرفت، یعنی حس و عقل و شهود و وحی همگی در حیطه‌ی ادراکی خود حجت و در عرصه‌ی علوم انسانی کارآمد هستند؛ ثالثاً ملاک صدق و کذب معرفت مطابقت با واقع است و اکتفاء به معرفتی مادون معرفت قطعی مطابق با واقع جز در موارد عدم امکان جایز نیست و رابعاً قضایای هنجاری و علوم دستوری عیناً مانند قضایا و علوم توصیفی از اعتبار معرفتی برخوردار بوده و ملاک صحت آنها نیز مطابقت با نفس‌الامرشان است. این مبانی و اصول مبتنی بر آنها تضادی آشکار با دیدگاه‌های معرفت‌شناختی غالب در جهان غرب دارند و پذیرش آنها پایه‌ها و مبانی علوم انسانی رایج در دنیای غرب را - که مبتنی بر معرفت‌شناسی پوزیتیویستی و هستی‌شناسی ماتریالیستی و انسان‌شناسی اومانستی شکل گرفته است - به لرزه درآورده و مستلزم انقلابی عظیم در عموم شاخه‌های این علوم و بازخوانی صدر تا ذیل آنها می‌باشد که تفصیل این مطلب خود نیازمند تألیف مستقلی است.

## منابع

### قرآن

- ۱) ابن سینا، حسین بن عبدالله، الاشارات و التنبیها، قم، نشر البلاغه، ۱۳۷۵ ش.
- ۲) ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ق.
- ۳) ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دارصادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ ق.
- ۴) آرون، ریمون، جامعه‌شناسی کشورهای صنعتی (ترجمه رضا علومی)، تهران، کتابهای سیمرخ، چاپ دوم، ۱۳۵۶ ش.
- ۵) باتامور، تی. بی، جامعه‌شناسی (ترجمه سید حسن منصور و سید حسن حسینی کاجاهی)، تهران، امیر کبیر، چاپ سوم، ۱۳۵۷ ش.
- ۶) باربور، ایان، علم و دین (ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی)، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲ ش.
- ۷) برنجکار، رضا؛ خدایاری، علینقی، انسان‌شناسی اسلامی، قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۹۰ ش.
- ۸) جوادی آملی، عبدالله، شناخت‌شناسی در قرآن، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، بی تا.
- ۹) حسین‌زاده، محمد، «خطاناپذیری شهود (نقض‌ها و پاسخ‌ها)»، معرفت فلسفی، شماره ۱۵، بهار ۱۳۸۶ ش.
- ۱۰) حسین‌زاده، محمد، «شکاکیت و نسبت‌گرایی»، معرفت فلسفی، شماره ۵، پاییز ۱۳۸۳ ش.
- ۱۱) حسین‌زاده، محمد، «علم حضوری (ویژگی‌ها، اقسام و گستره)»، معرفت فلسفی، شماره ۱۴، زمستان ۱۳۸۵ ش.

- ۱۲) حسین‌زاده، محمد، معرفت‌شناسی، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ چهارم، ۱۳۷۸ ش.
- ۱۳) خسروپناه، عبدالحسین، «تئوریهای صدق»، نشریه ذهن، شماره ۱، بهار ۱۳۷۹ ش
- ۱۴) خسروپناه، عبدالحسین، «نظریه مطابقت»، خردنامه صدرا، شماره ۲۲، زمستان ۱۳۷۹ ش.
- ۱۵) دیویس، تونی، اومانیسیم (ترجمه عباس مخبر)، تهران، نشر مرکز، چاپ پنجم، ۱۳۹۳ ش.
- ۱۶) راسل، برتراند، زناشویی و اخلاق (ترجمه مهدی افشار)، تهران، انتشارات کاویان، ۱۳۵۲ ش.
- ۱۷) راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، بیروت، دار العلم/الدار الشامیه، ۱۴۱۲ ق.
- ۱۸) سروش، عبدالکریم، دانش و ارزش، تهران، یاران، ۱۳۵۸ ش.
- ۱۹) سروش، عبدالکریم، علم چیست؟ فلسفه چیست؟ تهران، موسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۱ ش.
- ۲۰) صاحب، اسماعیل بن عباد، المحيط فی اللغه، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۱۴ ق.
- ۲۱) صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، مشهد، مرکز الجامعی للنشر، چاپ دوم، ۱۳۶۰ ش.
- ۲۲) طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۷ ق.
- ۲۳) طباطبایی، سیدمحمدحسین، شیعه در اسلام، قم، بوستان کتاب، چاپ پنجم، ۱۳۸۸ ش.

- ۲۴) طباطبائی، سیدمحمدحسین، اصول فلسفه و روش رئالیسم، تهران، انتشارات صدرا، چاپ دوم، ۱۳۶۴ ش.
- ۲۵) فراهیدی، خلیل بن أحمد، کتاب العین، چاپ دوم، قم، نشر هجرت، ۱۴۰۹ ق.
- ۲۶) مصباح‌یزدی، محمدتقی، انسان‌شناسی (معارف قرآن ۳)، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ هفتم، ۱۳۹۳ ش.
- ۲۷) مصباح‌یزدی، محمدتقی، آموزش فلسفه، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۸۳ ش.
- ۲۸) مصباح‌یزدی، محمدتقی، جامعه و تاریخ از نگاه قرآن (معارف قرآن ۸)، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۰ ش.
- ۲۹) مصباح‌یزدی، محمدتقی، دروس فلسفه اخلاق، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۳ ش.
- ۳۰) مصباح‌یزدی، محمدتقی، نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ پنجم، ۱۳۹۴ ش.
- ۳۱) مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، بیروت/ قاهره/ لندن، دار الکتب العلمیه/ مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، چاپ سوم، ۱۴۳۰ ق.
- ۳۲) مطهری، مرتضی، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، تهران، انتشارات صدرا، چاپ ششم، ۱۳۸۹ ش.
- ۳۳) مکارم‌شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴ ش.
- ۳۴) نبویان، سید محمود، «خدا محوری یا اومانیسیم؟»، رواق اندیشه، شماره ۱۳، دیماه ۱۳۸۱.
- ۳۵) نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد، تجرید الاعتقاد، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۷.
- ۳۶) هات، جان اف. علم و دین از تعارض تا گفتگو (ترجمه بتول نجفی)، قم، طه، ۱۳۸۲.